

Rétention de sûreté

«حبس ایمنی» یا پرکاری خالی مجازات اعدام

آیا جمهوری فرانسه از پرنسپ های حقوق بشر عدول ورزیده است؟

قسمت سوم و پایانی

قبل از پرداختن به آنچه به مجازات خصوصیت جزائی میبخشد لازم است تا دلایل مخالفان تطبیق مجازات اعدام را بدانیم.

اگر به تاریخ مراجعه نمایم به وضاحت میتوان ملاحظه نمود که مباحثات در مورد ضرورت الغای مجازات اعدام پیامدی بوده است از آغاز مبارزات اندیویدوآلیستی در غرب؛ به این مفهوم که تقاضای الغای مجازات اعدام اثر ضمنی تیوری دفاع از منافع فرد در برابر اجتماع است. دلایل ارائه شده مبنی بر ضرورت الغای مجازات اعدام در سه دلیل عمده زیر خلاصه میشوند:

عدم حق بودن مجازات اعدام :

طرفداران الغای مجازات اعدام به این باورند که انسان توانائی زندگی بخشیدن را ندارد. بناءً حق سلب آنرا نیز نمیتواند داشته باشد. چنانچه بیکاریا در اثر معروف خویش تحت عنوان "جرائم و مجازات" مینوشت: "انسانها به اساس کدام حق بخود اجازه میدهند تا ممنوع خویش را بکشند؟ واضح است این آن حق نیست که قوانین و حاکمیت بر آن استوار است."

آنها ادعا دارند که شخصیت فرد از محیط ماحولش متأثر است و بدون شک مجرمین نیز نمیتوانند از این امر مستثنی باشند. بناءً اجتماع مسئولیت دارد عقده هایی را که شخصیت فرد مجرم به تاسی از آنها شکل گرفته و فرد را به عمل جرمی واداشته است جستجو و به مداوای آن اقدام نماید تا اینکه خود به عمل وحشیانه ای چون اعدام دست یازد.

فقدان خصوصیت باز دارنده :

با توجه به اینکه اجتماع حق ندارد تا فردی را، تحت نام مجازات از حق زندگی محروم نماید، تمام مجازات دارای اثر بازدارنده بالای مجرمین و سایر افراد اجتماع است. یعنی هم مجرمین و هم افراد اجتماع را از عواقب وخیم اعمال جرمی هشدار میدهد.

بناءً و باتوجه به گفته بیکاریا "هیچگاهی آخرین مجازات نتوانسته است انسان مصمم را از تصمیمش بخاطر تخریب اجتماع منصرف کند" تطبیق این مجازات اثر بازدارنده خویش بر مجرم را ندارد.

عدم امکان جبران اشتباه :

این استدلال بر امکان اشتباه از جانب قاضی استوار است. بدین ترتیب که در صورت اشتباه قاضی در اصدار حکم اعدام نسبت به متهمی که بعد از تطبیق مجازات بیگناهی اش ثابت میگردد هیچ مرجعی توانائی جبران چنین اشتباهی را نخواهد داشت.

بدون شک استدلال مزبور بنا به خصوصیت تفکر بشری نمیتواند خالی از اشتباهات باشد. در قدم اول باید دانست که الغای مجازات اعدام یگانه عکس العمل اجتماعیت که بدون توسل به مباحثات علمی و فقط با اتکا به احساسات عده یی قادر به وارد نمودن تغییر در اسناد فوق العاده معتبر دولتی چون قانون جزا شده است.

بیکاریا خود با اتکا به علم حقوق در مورد صحت و سقم نظریه اش مبنی بر الغای مجازات اعدام مطمئن نیست؛ آنجا که مینویسد "اگر بتوانم عدم ضرورت و عدم مفیدیت این نوع مجازات را ثابت نمایم، موفقیتی را نصیب جامعه بشری نموده ام". تردد و اگر نویسی از عدم باور خود نویسنده نسبت به آنچه مینویسد ناشی میشود. هر چند دانشمندان فرانسوی چون ولتر، دالامیر و دیدرو به نوشته های بیکاریا در رابطه به مجازات اعدام علاقه گرفتند، مگر هیچکدام نخواستند و یانتوانستند دلایل مقتعی که به نظریه بیکاریا قوام بخشد ارائه نمایند. علاقه

ویکتور هوگو نیز ناشی از آن بود که پسرش در جمله متهمین شامل بود و به همین دلیل جای بحث علمی به احساسات رجوع نموده و اشعاری در مورد سروده است.

به هر ترتیب، ضعف نظریه بیکاریا و طرفداران امروزی الغای مجازات اعدام را در دو ساحه تیوری و عمل میتوان برجسته کرد.

در ساحه تیوری :

در رابطه به ادعای مبنی بر عدم حق بودن مجازات اعدام مبتنی بر عدم توانائی انسان به زندگی بخشیدن، همان خصوصیت طبیعی حق یعنی حق به مثابه توانائی و قدرت توجه شده است.

اگر انسان توانائی بخشیدن زندگی به کسی را ندارد، آزادی را نیز به کسی نبخشیده است در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر انسان منحیت موجودیکه آزاد آفریده شده است معرفی گردیده است. پس چگونه انسان و یا اجتماع انسانی به خود اجازه میدهد تا فردی را تحت عنوان مجازات سلبی، از حق آزادی محروم کند؟

شاید استدلال شود که اگر آزادی شخصی سلب شد، اجتماع میتواند دوباره انرا اعاده نماید. اما مشکل زمانی برجسته میگردد که شخصی مدتی را در حبس سپری نموده و دو باره آزاد میشود آیا انسانها توان افزایش همان مدتی را که شخص در زندان سپری نموده است در طول عمر او دارند؟

مجازات در هر شکل آن سلب حق است نه اعطای آن و آنهم سلب حق به منظور تحقق امتیاز برای شخصیت اعتباری بنام جامعه در عکس العمل به اتلاف حق شخصیت حقیقی و یا حکمی. مسئولیت در حقوقی در مقام تحقق، حق و در حقوقی در مقام تعریف، امتیاز است. آیا میتوان در تطبیق مجازات، حق را در مقام تعریف و در اعطای حق، در مقام تحقق در نظر گرفت؟

الغای مجازات اعدام فقط در صورت تطبیق حق تعریفی و حذف امتیاز امکان پذیر است؛ یعنی در حالتی که در آن همه کارها فقط عمل اند و هیچگاهی نمیتوان از عکس العمل صحبت کرد.

اما در مورد شخصیت مجرم منحیت محصول محیط ماحول باید گفت که در نتیجه انقلابات تعداد کثیری از افراد جانهای خویش را از دست میدهند؛ ولی با آنهم از افراد و یا گروهی از افراد که انقلابات را سازمان داده اند به عنوان مفاخر ملی مینگرند؛ در حالیکه قربانی تنی را در برابر اهداف اکثریت، به بهانه اینک شخصیت فرد محصول اجتماع ماحول اوست، تعدی و ظلم مبینداریم!

انسانها به چنین اشتباهی ادامه خواهند داد، مگر اینکه عوامل پرورش شخصیتها را به درستی از همدیگر تفکیک و نقش هرکدام را با درجه تاثیرش روی شکل گیری شخصیت مجرم بررسی نماییم.

شخصیت انسان محصول عوامل متعدد است که به صورت عموم میتوان آنها را در دو دسته عوامل بیرونی و عوامل درونی مورد مطالعه قرار داد.

عوامل بیرونی عواملی اند که در خارج از وجود شخص قرار داشته و اراده شخص متأثر به تنهایی در دگرگونی آنها تاثیر نداشته؛ در حالیکه هر دگرگونی در آن اثرات مثبت و یا منفی خویش را در شکل گیری شخصیت فرد میگذارد. محیط ماحول، وضعیت سیاسی، اقتصادی، جغرافیائی، دینی، مذهبی ... عوامل بیرونی مؤثر در شکل گیری شخصیت افراد را تشکیل میدهند.

عوامل درونی عواملی اند که در درون شخص قرار داشته و باوجود آنکه بعضاً از عوامل بیرونی متأثر میشوند؛ مگر توانائی جاذبه و دافعه اثرات بیرونی را دارند؛ طوریکه اثرات بیرونی هیچ نقشی در تعیین اندازه دافعی و جاذبوی آنها ندارند. عقل، علم، عشق نفس عوامل درونی مؤثر در شکل گیری شخصیت افراد را تشکیل میدهند. هرچند علم را افراد از جامعه فرا میگیرند؛ مگر در اینجا علم منحیت یک اندوخته مطرح است که در وجود شخص فیزیکی واحدی ذخیره شده است.

در نظر بگیریم شخصی را که در محیط اسلامی تولد و در همانجا و در محدوده فرهنگ اسلامی بزرگ شده است. بناءً شراب را یک متاع بی ارزش دانسته و، از اینکه مطابق به شریعت اسلامی، سرقت در ربودن جنس بی ارزش نمیتواند مطرح شود، در جامعه غیر دینی مشروبات الکولی را دزدیده و میخواهد آنها را از بین ببرد.

در این حالت، علم منحیت عامل درونی عمل نموده است؛ زیرا در اجتماع غیر دینی که شخص این عمل را مرتکب شده است، به مشروبات الکولی ارزش قایلند و بنابراین در مورد آنها نیز سرقت میتواند مطرح باشد.

از جانب دیگر علم به مثابه مجموعه معلومات نمیتواند به تنهایی اراده شخص را متأثر نموده او را به عمل وادارد.

کامپیوتر منحیت مجموع معلومات میتواند مثالی خوبی به این ادعا باشد. همه به این باور داریم که معوماتی را که

کامپیوتر در حافظه خویش جا داده است به مراتب بیشتر از توانائی های افراد در ذخیره و حفظ معلومات است. ولی هرگز ندیده ایم که کامپیوتری بدون هدایت انسانها عمل نماید؛ زیرا کامپیوتر ها فاقد عقل اند و این عقل است که اراده می آفریند. عقل مجموع معلومات حافظه در ذهن را تحلیل و در نهایت و از لابلای معلومات حافظه آنچه را برای موضوع مربوطه انتخاب مینماید حکم مینماید.

در نظر بگیریید شاگردان صنف واحدی را که تمام مدت آموزش در مورد موضوع خاصی را زیر سقف واحدی گذرانیده و از منبع واحدی اخذ معلومات نموده اند. اگر نظر شاگردان را در مورد واقعیت اتفاق افتاده ای که با آنچه آنها فراگرفته بودند ارتباط دارد جویا شویم، هر کدام تحلیل های مربوط به خویش را که ناشی از تفاوت عقل هر کدام است اظهار میدارند. هر چند این تحلیل ها به اساس همان معلوماتیست که همه یکسان اخذ و حفظ نموده اند.

اگر قرار باشد در ارتکاب جرایم نقش اجتماع را منحیث یگانه عامل در نظر بگیریم، عنصر اراده منحیث عنصر متشکله جرم را انکار نموده ایم؛ زیرا در اینصورت موضوع اکراه مطرح میگردد و اکراه دو گونه (مادی و معنوی) است که هر دو را میتوان در عامل اجتماعی جستجو نمود. در اینصورت مفهوم جرمی عمل از میان رفته و موضوع عکس العمل مطرح میگردد و عکس العمل جرم نه بلکه حق است و حق اصلاً قابل مجازات نیست. جامعه معلول انسان است نه علت آن. در شکل گیری شخصیت انسان عناصر مختلف دخالت دارند که میتوان تمام آنها را در دو عنصر عمده (ترکیب ژنتیک و جامعه) خلاصه کرد.

انسان خود اجتماعیت کامل نباید با توجه به اجتماع بیرونی اجتماع درونی انسان را نادیده گرفت اجتماع درونی انسان نظامیست مطلقه با حکومت دوسره (مغز و دل) هرگاه در ریفراوندوم وجود یکی از آنها آرای بیشتری گسب نمود بر آن دیگری حکم میراند.

در هر کدام از مغز و دل مجالس دوگانه (در اولی علم و عقل و در دومی عشق و نفس) دایر است. سه رنگ اصلی و حقیقی آبی، زرد و سرخ وجود دارند. از ترکیب رنگهای زرد و سرخ، رنگ نارنجی و از ترکیب رنگهای آبی و سرخ، رنگ سیاه و به همینگونه رنگهای مختلف دیگری ترکیب میشوند. ولی هرگاه در ترکیب رنگ آبی و سرخ اندازه آبی بیشتر باشد، رنگ سیاه و در صورت تزئید رنگ سرخ در مقایسه با آبی، رنگ بنفش تولید میشود.

در اعمال جرمی ای که توسط انسانها ارتکاب می یابند نیز وضع به همینگونه است. در هر عمل جرمی نیز باید تشخیص نمود که نقش عامل عشق در آن بیشتر بوده است یا نفس. عقل یا علم. مغز یا دل. عامل درونی و یا بیرونی. تثبیت مرجع اصدار حکم (مجالس درونی) و درجه اثر آن بر عمل وظیفه قاضیست تا بر مبنای آن فیصله نهائی را در مورد متهم صادر نماید. باتوجه به همین نزاکتهاست که خداوند قضاوت را پرمسئولیت ترین وظیفه معرفی نموده است.

در قضایای حقوقی، در پذیرفتن شخصیت فرد منحیث محصول محیط ماحول دید شامل است. اندیویدوالیسم از جمله مسایل اقتصاددیست که در قدم نخست سیاست و از طریق آن مسایل حقوقی را تحت الشعاع قرار داده تا الغای مجازات اعدام راه برده است.

در کشورهای غربی در تابعیت از نظریات اندیویدوالیستی هرگانه سؤالی امتیاز مطرح بوده است، برای فرد بیش از اجتماع امتیاز فایده شده ایم؛ ولی گاهی که مسئولیت مطرح بوده است، بیشتر اجتماع را مسئول دانسته ایم.

هدف قوانین را حفظ نظم عامه تشکیل میدهد که از دو طریق تدابیر امنیتی و مجازات برآورده میشود. مقصد از توبیخ و مجازات پیوند مجدد جریحه وارده بر نظم اجتماعیت.

قوانین بیش از آنکه جنبه توبیخی داشته باشند، جنبه بازدارنده دارند و از همینجاست که، به مثابه نص اجتماعی، فرد را در جهت پیروی از خویش میخواند و در صورت تخلف مجازاتی را نیز برای متخلفین پیشبینی نموده است.

قانون حاوی سه بخش تدابیر، اعطای امتیاز و توبیخ است که هر کدام در پیوند لایتنجری با یکدیگر گره خورده اند و همانند پله های ترازو هر مزاد و کساد در یکی ایجاب تغییر در آند دیگری را مینماید.

اهداف قانون بیش از هر چیز در تدابیر پیشبینی شده در آن تبلور می یابد؛ در حالیکه مجازات به منظور برداشتن موانع رسیدن به هدف تطبیق میگردند و امتیاز در هر شکل آن زاده اتلاف حقیقت. هدف قانون حفظ نظم است که آنرا تدابیر لازم تضمین میکنند؛ در حالیکه مجازات عکس العملیست در برابر اخلاص نظم.

پیشبینی مجازات اعدام در قوانین جزائی همچون سلاح اتمی خصوصیت باز دارنده دارد و نمیتوان این خصوصیت را انکار کرد.

از آنجائیکه قوانین خود منبع حق در مقام تحقق است، قانونگذار صلاحیت تغییر هدف قوانین را ندارد، در حالیکه ما

با ملغا قرار دادن مجازات اعدام، هدف دفاع از حق را به دفاع از فرد تغییر خواهیم داد.

استدلال عدم امکان جبران اشتباه تا اندازه بی مقنع به نظر می آید و تجارب عملی نیز آنرا استوارتر میسازد. اما از آنجائیکه این استدلال مبتنی به اگر است بناً بیشتر جنبه ذهنی دارد تا عینی و میتوان این استدلال را با اگر دیگری رد نمود:

اگر در مورد قضاوت قاضی که خود متخصص امور است مشکوک باشیم، چگونه میتوان به قضاوت مبنی بر الغای مجازات اعدام که اکثراً افراد غیر متخصص در دفاع از آن موضع میگیرند اعتماد کرد؟ آیا قضاوت ما در مورد الغای مجازات اعدام میتواند صد در صد قضاوت بجا باشد؟ اگر قاضی در هر ده هزار مورد یکبار مرتکب اشتباه شود، آیا ما با این قضاوت خویش همه روزه از جنایتکاران دفاع نموده حق اجتماع را تلف نکرده ایم؟

در ساحة عملی :

برای شناخت بهتر ضرورت و یا عدم ضرورت مجازات اعدام باید نخست از همه مجازات را تعریف نمود تا در روشنائی آن ضرورت درجه بندیهای مختلف مجازات را برای جرایم مختلف و از آنجمله مجازات اعدام را دانست.

مجازات چیست؟

مجازات عکس المل اجتماعیت به منظور محروم سازی مرتکب عمل جرمی از آنچه سایر حقوق بر مبنای آن استوار اند. مجازات به انواع مختلفی تقسیم میشوند که توضیح هر کدام از حوصله این نوشته خارج است. آنچه به این نوشته ارتباط میگیرد مجازات سلبی اند که سلب حیات و سلب کلی و یا قسمی آزادی شامل آن میگردد. طوریکه قبلاً به آن اشاره شد علم حقوق به هر آنچه که به یک عمل خصوصیت جرمی میبخشد پرداخته است؛ در حالیکه تاکنون هیچ دانشمندی به آنچه که به مجازات خصوصیت جزائی میبخشد توجه نکرده و آنرا جستجو ننموده است.

در مبحث حقوق باید خصوصیات برای مجازات پیشبینی و در ردیف آنها سلب قسمی و یا دایمی مجرم از آنچه که برایش ارزش دارد جا داده شود؛ زیرا تجارب نشان داده است عده یی از مجرمین برای آزادی منحصت حق اصلاً ارزشی قایل نمیشوند.

پس مجرمین را باید در دو کتگوری جدا از هم مطالعه کرد. یعنی آنعده مجرمینی که به آزادی ارزش قایلند و مجرمینی که هیچ ارزشی به آزادی قایل نمیشوند.

سلب نمودن فردی از حقی در صورتی میتواند مجازات باشد که شخص مجرم به آنچه او از آن محروم میشود ارزش قایل باشد. در غیر آن مجازات نه تنها جنبه تنبیهی و باز دارنده نخواهد داشت؛ بلکه برای عده یی جنبه تشویقی در جهت ارتکاب جرم را نیز خواهد داشت.

یکی از مجرمین فرانسوی که به جرم قتل چهار دختر جوان پس از تجاوز جنسی به آنها به حبس محکوم و پس از سپری نمودن دوره طولانی حبس از زندان رها و هشت دختر جوان دیگر را به قتل رسانیده دوباره راهی زندان شد. او با این کارش الغای مجازات اعدام توسط فرانسویان را به باد استهزاء گرفت.

آیا با محروم سازی شخصی از آنچه که برایش ارزش قایل نیست میتوانیم به اهدافی که مجازات تعقیب مینمایند نایل آئیم؟ هرگز نه، بلکه بر علاوه اجتماع را به پرداخت مصارف اعاشه و اباطه و مصارف صحی مجرمین محکوم نموده ایم.

همین خلا های ناشی از الغای مجازات اعدام موجب شد تا سیاستمداران فرانسوی دست به کار شده در صدد پر کاری این خلاء عمل نمایند.

اما همانطوریکه قبلاً به آن اشاره شد مرمت های بعدی نمیتواند مشکل ناشی از کجی خشت نخستین را جبران نماید و بدینگونه حبس ایمنی که در قانون جدید جزائی فرانسه انعکاس یافته است خود خالی از اشتباهات نبوده؛ بلکه پرنسیپ های اساسی حقوق جزا و مواد مندرجه در اعلامیه جهانی حقوق بشر را زیر پا نموده است.

در ماده ۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است:

"هیچ کس را نباید خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید کرد"

این ماده به پرنسیپ پذیرفته شده بین المللی در ساحة حقوق جزا که متکی به آن "قاضی نمیتواند به اساس علم خویش در مورد منتهی حکم نماید"، قوت میبخشد.

هدف از عدم توقیف خودسرانه افراد همچنان تاکیدبست بر عناصر متشکله جرم. در حالیکه مطابق به احکام مندرج در رابطه به حبس ایمنی، قاضی و یا هیات مؤظفی که در راس آن قاضی قرار دارد صلاحیت آنرا دارد تا شخصی را بدون در نظر داشت عنصر مادی جرم و یا هم بدون موجودیت قراین لازم مبنی بر تثبیت تشبث به جرم محاکمه نموده و به اساس علم خویش برای مدت نامعلومی به مدت حبس بیافزاید و چنین چیزی به کرات تکرار شود.

این قانون همچنان احکام مندرج ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر را نادیده گرفته است:

مطابق به ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر، هر متهم تا زمان اصدار حکم نهائی محکمه علنی که طی آن مجرم شناخته نشده است بیگناه محسوب میشود و بناءً از تمام حقوقی که یک فرد آزاد برخوردار است میتواند مستفید شود. در حالیکه در قضایای مربوط به حبس ایمنی، متهم به جرمی که شاید خودش نیز تصور ارتکاب آنرا نکند، به اساس اعمال متصوریکه ساخته و پرداخته ذهن هیات مؤظف است محاکمه میشود نه به اساس عمل انجام شده که مطابق به پرنسپ قانونیت جرم و جزا قبلاً در قانون پیشبینی و مجازاتی برای آن تعیین شده باشد. این در حالیست که شخص قبل از حکم محکمه گناهکار قبول شده و منحیت مجرم به او نگاه میشود.

این قانون احکام مندرج ماده ۲۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر را که تاکید جدی ایست بر اصل قانونیت جرایم و مجازات صریحاً به باد استهزاء گرفته است

در اصول جزائی بر پیشبینی عمل جرمی و مجازات مربوط به آن در قانون تاکید شده است. در حالیکه حبس ایمنی مجازاتیست برای عملی که اتفاق نیافتاده است. در صورتیکه عملی که واقع نشده باشد چگونه میتوان از جرم صحبت کرد تا در مورد آن مجازاتی را تعیین کرد؟ از جانب دیگر جرم عملیست که از عدم اجرای وجایب اجتماعی ناشی میشود، اگر قرار باشد افراد را به اساس تصویریکه قاضی دارد مجازات نمائیم، در مورد جرایم اهمالی چگونه عمل خواهد شد؟

ماده ۲۰ اعلامیه همچنان بر تناسب جرم و مجازات تاکید دارد.

در صورتیکه جرمی عملاً واقع نشده باشد چگونه میتوان از تناسب مجازات با آن حرف زد؟ از سویی مجازات مبتنی بر تصور ارتکاب، قبل از ارتکاب عملی نیز میتواند متصور باشد.

این قانون موجب خواهد شد تا افراد مختلف با ارتکاب جرم مشابه به مجازات مختلف از هم محکوم شوند و بدینگونه به اصل تساوی حقوق در برابر قانون که روح اعلامیه جهانی حقوق بشر را تشکیل داده است صدمه وارد شود.

آیا مرجعی است تا آنانی را که تحت نام دفاع از حقوق بشر در امور دورترین کشورها مداخله نموده با وضع تعزیرات ملتها را به بیچارگی و آوارگی میکشانند، به نقض از حقوق بشر محکوم نموده با ایشان رفتار نماید؟

پایان